



بعل

و دیگر ایستادگان باین سریر و لایزالین خدمت باو ستم پستی کرده کار پیش زنده شاه بولبعالی از فطیرت دست
شده سرشته طاق از دست داد و مردمی که همراه او بودند چون کثرتی از قدم در سلک و تو همان این دو مانع علی نظام
داشتند پیش او بصلی فرامده بودند نماز و زبانی در اعداد بن مکان بی واسطه در آمد و پناه عنایت مادرش
گشتند و اول نخیری که در دام اقبال افتاد او بود در این سلطت و قانون بصفت بند و زنا از آنجست پس داشتند
عیار شورنجان فتنه که میکرده شود چه آدمی که طلسمی است بر معنای است بس کلک یک ناخوشی بعد بخانه ناسد
که این شایع علی نهاد خبر بدست قدر بزی تمیرینا بد با بران انش مشایب ان نظام بخش در اندام و انعام بر کج و الا اسکت
پیشین شده اند که توان سرگشته پیوند کرد اما آدمی که حقیقت بد کوسری بدرونی و شور کبیری و ففت اندوه
بار با امتحان سید باشد خانه زنا ز وجود او و لودن سزاوار کار امانت لیکن از جهان را چون بکفر قندی
حضرت شناسان را نظر کامله و رحمت و اسوه فرمود است سرشته در دست خیر اندیشان سپه سباب انعام
این جهان معامله نامم را پیر انجام داده بزمان فت ما ندانند در ببادی سلطت عالم آرا آنچه صورت قوی است باشد بطور
اگر چه در پستی اسرار کوشیدن با هم و نام لطف نمودنت لیکن چون لطینت بصورت قدر چنین موسم نور و اقبال نماید
این دو افتنه که نیز از خیر کرده بلا سو فرستادند و تصدیق این خدمت او را به پهلوان کل کز عسل لاهور سپردند و آن
ماقم از بی رویی با بد نشی در نگاه داشت آن بدبخت نه اند و احتیاط نکرد تا آنکه از بندینا فرزند و میرز شاه و جمعی که در لاهور
بودند پهلوان کل کز ایتقد ساختند پهلوان نسیم بی ناموسی سر خورد و خود از زمین جمانی خلاص کرد و نعم خان فرمان ویسی کامل
برای زیرین و مفوض و با پستج این خبر خوشحال شده میراثم بر او بولبعالی را که کمرد و غور بند و شاک و غیر آن کبیر او هم
بطایف ایچ طلب داشت تمهید ساخت و ان هرچین صلاح دولت بود و از سوانع عشرت فرای این وقت ارسال مشور
بدار الامر کابل چون لطف سید ویسای دولت از نعمات ضروری این چه و فرایع ایت هیصال سپند که در کوپستان
سولک سبری بر او برش دولت اتماد اصل از دار الملک و با تخته ای بود که بر شاک همت شناسی است مقرر گرفت
لیکن از آنجا که خاطر اقدس با حضرت پیمان سفر نمود و نیز ویسای دولت قاسم برای ل نهاد بهاد در آن سپار که تا زکی در
سند در آمد بودند فراداد که جمعی از امرای قیدی و متمردان گاه را کمال میدرستاد تا اول حضرت پیکار و مانا اقبال
سایر ملازمان سب اقبال از بودی در مالک دکشی هندوستان آوزند با ثبات قدم و زبیده مردم از اندیشه فریق
که جو کرده اند قدری باز مانند بنابرین اندیشه شطن نمج قیقجان لاس و شمس الدین محمد خان که و سزا حرا خاز و همه انحضرت خان